

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اقل و اكثر ارتباطی در اجزاء تحلیلیه:

خلاصه مباحث قبلی: فرمایش مرحوم محقق نائینی اعلی الله مقامه الشریف را ملاحظه فرمودید. مرحوم نائینی در شك در شرطیت فرمودند در بعضی از موارد هم باید در منشأ انتزاع اصل را جاری کنیم و هم در منتزع. یعنی باید در شرطیت که يك امر انتزاعي است و نیاز به منشأ انتزاع دارد، هم در منشأ انتزاع اصالة البرائه را جاری کنیم و هم در منتزع، مرحوم شیخ فرمودند ما با اجرای اصل در منشأ انتزاع دیگر نیازی به اینکه اصل را در منتزع جاری کنیم نیست، بعد فرمودند اینکه می‌گوئیم باید اصل را هم در منشأ انتزاع و هم در منتزع جاری کرد، در جایی است که آن اصل جاری در منشأ انتزاع از اصول غیر محرز باشد، اما اگر از اصول محرز مانند استصحاب باشد اینجا دیگر نیازی به اجرای اصل در منتزع نیست. استدلال مرحوم نائینی را هم بیان کردیم که نائینی فرمود در اصول محرز ما با استصحاب نفی تکلیف واقعی می‌کنیم، یعنی می‌گوئیم واقعاً دیگر تکلیفی وجود ندارد، البته نفی التکلیف الواقعي في مرحلة الظاهر، در مرحله‌ی ظاهر می‌گوئیم هیچ تکلیف واقعی وجود ندارد، دیگر چیزی برای منشأ انتزاع نداریم و چون فرض این است که شرطیت متفرع بر تکلیف واقعی است و ما با استصحاب تکلیف واقعی را في مرحلة الظاهر نفی می‌کنیم پس اینجا دیگر وجهی برای اجرای اصل در خود شرطیت نیست. اما اگر آن اصلي که برای نفی تکلیف جاری می‌کنیم اصالة البرائه باشد که اصالة البرائه دلالت بر نفی تکلیف واقعی ندارد. اصالة البرائه می‌گوید فعلاً می‌توانی عمل کنی و یا ترك کنی، اصالة البرائه دلالت بر نفی تکلیف واقعی في مرحلة الظاهر ندارد، در نتیجه شما وقتی اصالة البرائه را جاری کردید اصالة البرائه می‌گوید شما يك ترخیصی، يك حلیتی در مقام عمل در مرحله‌ی ظاهر دارید، اما برای شرطیت باید اصلی دیگر را جاری کنیم. پس نائینی فرمود در اصول محرز چون ما به این نتیجه می‌رسیم که تکلیف واقعی في مرحلة الظاهر نفی می‌شود، یعنی شارع می‌گوید در مرحله ظاهر تکلیفی نیست و اگر این شد دیگر وجهی برای اجرای اصل در منتزع نداریم، اما در براءت ما چنین نتیجه‌ای را نداریم، در اصول غیر محرز می‌گوئیم در مقام عمل جایز است که شما این کار را انجام بدهید، اما دیگر دلالت بر نفی تکلیف واقعی في مرحلة الظاهر ندارد و در نتیجه ما باید برای منتزع يك اصل دیگری را درست کنیم.

بعد هم ملاحظه فرمودید اشکالی را که نائینی به شیخ کردند که شیخ می‌فرماید: چون در همه جا شرطیت يك امر انتزاعي است با اجرای اصل در منشأ انتزاع دیگر مجال و نیازی به اجرای اصل در منتزع نیست.

مناقشه استاد در کلام محقق نائینی

این فرمایش و اشکال مرحوم نائینی اولاً مبنايي است، یعنی این بر شیخ اصلاً وارد نیست، چون شما در ذهن شریف‌تان هست که شیخ در اصول عملیه در رسائل تفکیکی بین اصول محرز و غیر محرز ندارد، این تفکیک بعداً به وجود آمده، اما خود شیخ چنین مبنايي که بین اصول محرز و غیر محرز فرق بگذارند چنین چیزی در رسائل نیست، حالا آن مقداری که در ذهن ما هست، این اولاً که این مبنايي است.

ثانیاً بنا بر اینکه این مبنا هم درست باشد بگوئیم در میان اصول عملیه ما يك اصول محرزہ داریم و يك اصول غير محرزہ ، اشكالي كه اینجا بر مرحوم نائینی هست این است كه آیا در غير محرزہ انتزاعي بودن شرط را قبول دارید يا خير؟ اگر در اصول غير محرزہ انتزاعي بودن شرط را نپذیرید كه از محل كلام بیرون می‌رود، فرض ما این است كه شرطیت يك امر دائم الإنتزاع است، یعنی ما جایی را در شریعت نداریم كه شرطیت باشد اما بگوئیم این شرطیت را از چیزی انتزاع نکرديم، به گفته شما شرطیت همیشه يا از يك تكلیف غيري انتزاع می‌شود و يا از يك تكلیف نفسي، حالا در تكلیف نفسي‌اش هم يا از تكلیف واصل و يا غير واصل.

بالآخره اگر شما انتزاعي بودن را قبول دارید نمی‌شود اصلي را در منشأ انتزاع جاري كنیم، منشأ انتزاع منتفي بشود، باز بگوئیم نیاز به اجرائي يك اصل در خود آن منتزع است، چنین چیزی معقول نیست! وقتی يك امري حقیقتش حقیقت انتزاعي است شما هر بلایی را سر منشأ انتزاع در بیاورید در منتزع اثر می‌گذارد و نمی‌توانیم اینها را از یکدیگر تفکیک کنیم، یا اینکه بگوئیم انتزاعي بودن را قبول نکنیم كه این هم خلاف فرض است. اگر انتزاعي بودن را قبول می‌کنیم باید بگوئیم حتی در همین اصول غير محرزہ، اگر در منشأ انتزاع اصل جاري شد دیگر در منتزع نیاز به اجرائي اصل نداریم. ممکن است مرحوم نائینی بخواهد اینطور بگوید كه در اصول غير محرزہ اصلاً نسبت به منشأ انتزاع اصلي نداریم و اصلاً شاید مراد واقعي‌شان همین باشد، در اصول محرزہ ما نسبت به منشأ انتزاع اصل جاري می‌کنیم، می‌گوئیم استصحاب دلالت بر نفي تكلیف واقعي دارد، منتفي في مرحلة الظاهر، اما اصالة البرائة اصلاً نمی‌آید آن تكلیف واقعي را نفي كند، پس ما نسبت به منشأ انتزاع اصلي نداریم، پس این اصالة البرائة چیست؟ می‌گوئیم این اصالة البرائة ترخیص در مقام عمل است، اما نسبت به نفي تكلیف واقعي اصالة البرائة اثری ندارد، آن وقت نتیجه این می‌شود كه نائینی باید اینطور بفرمایند كه در اصول غير محرزہ ما نسبت به منشأ انتزاع اصلي نداریم كه جاري شود، او سر جای خودش منشأ انتزاع باقي است، حالا كه اصلي نداریم پس باید اصل را بیاوریم روي منتزع كه عبارت از شرطیت است. اگر مراد مرحوم محقق نائینی این مطلب باشند كه بفرمایند در اصول غير محرزہ نسبت به منشأ انتزاع ما اصلاً اصلي نداریم كه جاري شود و این اصالة الحلیة و اصالة البرائة يك امر ظاهري در مقام عمل است، ترخیص ظاهري است اما تكلیف را واقعاً نفي نمی‌كند، آن وقت فقط ما می‌مانیم و شرطیت و در شرطیت اصل جاري شود.

حالا اگر ما حفظ نفس را احتمال بدهیم كه در عالم واقع واجب باشد، بعد بگوئیم اگر در واقع واجب باشد این مشروط است به اینکه این نفس مؤمنه باشد و الا نفس غير مؤمنه و كافر احترامی ندارد. ما در مسئله شرطیت ایمان شك می‌کنیم آیا حالا كه می‌گوئیم حفظ نفس واجب است اتفاقاً حالا مثال خوبی شد در این بحث مسائل مستحدثه هم در بحث پیوند اعضاء و مرگ مغزی، این بحث مورد استفاده می‌تواند واقع شود، اگر ما گفتیم دلیل لفظي براي وجوب حفظ نفس نداریم، احتمال می‌دهیم شارع در واقع حفظ نفس را واجب کرده باشد «ولم يكن واصلاً إلینا» بعد بگوئیم حفظ نفسي كه واجب است مربوط به نفس مؤمنه است، حالا اگر این شرطیت را احتمال دادیم یکی اینکه حفظ نفس را احتمال می‌دهیم در واقع واجب باشد، دوم مشروط به اینکه مؤمنه باشد، حالا همین بحث‌ها پیش می‌آید. ما اگر گفتیم اصالة البرائة را جاري می‌کنیم، اصالة البرائة می‌گوید ظاهراً تو تكلیفی نداری، نسبت به تكلیف واقعي اصالة البرائة تعرضی ندارد، نمی‌گوید واقعاً حفظ نفس واجب نیست، آن وقت می‌گوئیم اگر حفظ نفس واقعاً واجب باشد و اصالة البرائة نافي او نباشد آیا ایمان و اسلام شرط است؟

می‌گوئیم اصل برائت از شرطیت است، حفظ نفس مطلقاً واجب است، لذا خودکشی هم برای انسان مسلمان حرام است و هم برای انسان كافر حرام است، حتی برای انسان كافر حربي هم خودکشی حرام است، او باید نفس خودش را حفظ كند. ملازمه‌ای هم بین این نیست كه اگر يك كسي مهدور الدم است، حالا یا كافر حربي است و یا قاتل به قتل عمدي است، بگوئیم حالا كه مهدور الدم است خودش می‌تواند خودش را بكشد، نه! هیچ كسي چنین فتوایی نداده كه قاتل یا مهدور الدم یا حتی مرتد، در باب ارتداد در مورد ارتداد قوم موسي عليه السلام كه جریان‌ش را در قرآن بیان می‌كند، آنجا امر آمد به اینکه «فاقتلوا انفسكم»، كه حالا يك بحثی بود كه يك كسي از ما سؤال کرده بود كه كجای قرآن دلالت بر لزوم قتل مرتد دارد كه به پنج شش آیه اشاره كردیم كه مهمترین آن مربوط به قوم حضرت موسي بود كه حضرت موسي وقتی از كوه تور برگشت دید عده زیادی مرتد شدند و بعد

امر آمد که «فاقتلوا انفسکم»، آنجا هم بالأخره امر خدا آمد که این کار را خودتان به دست خودتان انجام بدهید و در بعضی از روایات دارد که اینها کفن پوشیدند، پدر پسر را می‌کشت و پسر پدر را می‌کشت، ولی می‌خواهم عرض کنم با قطع نظر از این ملازمه‌ای نیست که اگر کسی مهدور الدم باشد و حاکم اسلامی بتواند او را به قتل برساند بگوئیم خودش خودکشی کند! نه، باز بر او جایز نیست.

اگر گفتیم احتمال می‌دهیم حفظ نفس در واقع واجب باشد به عنوان يك تكلیف و شك می‌کنیم در اینکه آیا مشروط است به ایمان و اسلام، اصالة البرائة عن الشرطیه را جاری می‌کنیم می‌گوییم چنین شرطی نیست، وقتی چنین شرطی نشد، حفظ نفس مطلقاً واجب می‌شود، للمسلم و الکافر برای مهدور الدم و محقون الدم، برای همه اینها حفظ نفس واجب می‌شود.

یادم می‌آید در یکی از جلسات استفتایی که خدمت مرحوم والدمان بودیم شاید جزء اولین مسائلی که در جلسه استفتای ایشان مطرح شد همین بحث وجوب حفظ نفس بود، آن موقع يك روایتی را پیدا کردیم که در روایت دارد اگر کسی بخواهد مقداری خاک بخورد و این موجب کشته شدن او شود فرمودند حرام است و جایز نیست، یعنی اگر ما روایات متعدد را کنار هم بگذاریم از آن می‌توانیم به خوبی استفاده کنیم، علاوه بر اینکه این مسئله‌ای اجماعی فوق اجماع است و ضرورت مذهب و دین بر این است که حفظ نفس واجب است، حفظ نفس محترمه و غیر محترمه را هم می‌آورند، حالا آن را هم بر اساس همین بحثی است که الآن ما گفتیم.

ما اگر اجماع و ضرورت را بخواهیم تمسک کنیم، اجماع و ضرورت می‌گوید حفظ نفس محترمه واجب است، اما اگر روی این مبناي دليل لفظي و شك در شرطیت ببائیم اصل برائت از شرطیت است، این هم مثال خوبی شد برای همین موردی که مرحوم نائینی فرمودند ولو اینکه خود ایشان مثالی را در اینجا بیان نکردند، پس این هم اشکال ما بر مرحوم محقق نائینی که ملاحظه فرمودید دو اشکال شد:

گفتیم اشکال اول تقسیم اصول به محرز و غیر محرز مبناي است و در کلمات مرحوم شیخ نیست و اشکال دوم گفتیم بر فرضی که این تقسیم درست باشد در اصول غیر محرز یا شمابیائید انتزاعیت را انکار کنید و یا اگر انکار نمی‌کنید بگوئید چون در خود منشأ انتزاع اصلی جاری نمی‌شود پس باید در منتزع اصل جاری شود و این را هم ما ملتزم می‌شویم و اشکالی ندارد.

تتمه کلام محقق نائینی

اینجا مرحوم نائینی در فوائد الاصول يك تتمه‌ای را ذکر می‌کنند که چون این تتمه هم تعرضش مناسب است دارد ذکر می‌کنیم و بعد مجدداً برمی‌گردیم به همین اقل و اکثر در مسئله‌ی شرطیت و می‌خواهیم وارد بحث دوران امر بین التعیین و التخییر بشویم که بحث دوران امر بین تعین و تخییر از بحث‌های بسیار پرفایده در مسائل فقهی است و سه فرض دارد که نائینی ذکر کرده و بحث‌های مهمی دارد که ان شاء الله عرض می‌کنیم.

اما آن تتمه‌ای که نائینی در همین فوائد الاصول ذکر کردند این است، سؤال این است که هم در اقل و اکثر ارتباطی در اجزاء و هم در اقل و اکثر ارتباطی در شرایط، آیا در جریان برائت شرعی در اقل و اکثر ارتباطی فرقی وجود دارد بین فقدان النص و اجمال النص، به عبارت دیگر تا به حال ما که مثال می‌زدیم مثال را روی این می‌آوردیم که اگر شك کردیم سوره جزء نماز است یا نه؟ و مورد بحث جایی است که فقدان النص است، حالا آیا اگر يك نصّ مجملی در این مورد داشته باشیم، آیا اینجا هم مسئله‌ی برائت عن السوره جریان دارد یا نه؟ در شك در شرطیت آیا در اجرای برائت بین فقدان النص و اجمال النص فرقی وجود دارد؟ به عبارت دیگر بگوئیم این حرفهایی که می‌زنیم که در اقل و اکثر ارتباطی ما در شك در جزئیت و در شك در شرطیت برائت جاری می‌کنیم جایی است که هیچ نصّی در میان نباشد و ما فاقد النصّ باشیم، اما اگر يك نصّی هست از این نص احتمال شرطیت داده می‌شود، این نص اجمال دارد و روی یکی از معانی‌اش شرطیت یا جزئیت استفاده می‌شود، بگوئیم اینجا دیگر مجالی برای جریان برائت نیست.

مرحوم نائینی نظر شریفشان این است که در اجرای برائت، حالا چون ایشان خصوص برائت شرعی را قائل است، در اجرای برائت شرعی در اقل و اکثر ارتباطی چه در اجزا و چه در شرایط، لا فرق بین فقدان النص و اجمال النص، در مورد اجمال النص ایشان می‌فرمایند گاهی اوقات اجمال در متعلق تکلیف است، مثال می‌زنند مولا فرموده اکرم العلما متعلق تکلیف اکرام است، اکرام مجمل است بین الضیافة فقط، و ضیافة به همراه تحیت، حالا تحیتی که در کلام ایشان است مراد سلام کردن نیست بلکه يك مصداقش در باب اهدا است که اگر کسی هدیه‌ای به شما داد شما يك هدیه‌ی بهتر به او بدهید، فقط در مسئله‌ی تحیت سلام و لفظ سلام نیست، آیا اکرام فقط خصوص ضیافت است؟ اینجا اگر کسی دیگری را دعوت کرد و سوری به او داد می‌شود اکرام کرده و یا اکرام هم ضیافت است و هم اهدا.

ایشان در اینجا علما را می‌گویند متعلق المتعلق، علما مجمل است، آیا خصوص عالم فقه را علما می‌گویند و یا کسی که علاوه بر فقه نحو را هم بلد است را علما می‌گویند، همین تردید در لا تکریم الفساق هم هست، در لا تکریم الفساق از نظر اکرام همان اجمال را دارد، فساق آیا مراد کسی است که مرتکب کبیره شود یا اینکه اعم از صغیره و کبیره است، این يك مثال.

نائینی می‌فرماید ما در تمام این موارد اخذ به اقل می‌کنیم، اخذ به متیقن می‌کنیم، می‌گوئیم اکرام دورانش بین اقل و اکثر است، آیا خصوص ضیافت یا ضیافت بعلاوه‌ی اهدا، در اکثر برائت جاری می‌کنیم، البته می‌دانید اینجا يك فرقی بین شبهه وجوبیه و تحریمیه هست، یعنی قدر متیقن در شبهات وجوبیه اقل است، در شبهات تحریمیه قدر متیقن اکثر می‌شود، وقتی مولا می‌گوید اکرم قدر متیقنش همین ضیافت است و اقل آن ضیافت می‌شود، وقتی می‌گوید لا تکریم اقلش می‌شود ضیافت بعلاوه‌ی اهدا، یعنی در آنجا اگر شك کردیم ضیافت تنها هم حرام است یا نه؟ اصل برائت از حرمت است، اما متیقن این است، ضیافت بعلاوه‌ی اهدا حرام است، نائینی می‌فرماید در تمام اینها ما اصالة البرائة را جاری می‌کنیم و به متیقن اخذ می‌کنیم و نسبت به اکثر اصالة البرائة‌ی می‌شویم.

حالا ایشان در دنباله يك نکته‌ای را بیان کردند که در بحث اقل و اکثر خیلی حائز اهمیت است و آن نکته این است، حالا ذهن خودتان را از همه‌ی بحث‌های اقل و اکثر خالی کنید، بحث علم اجمالی، تحصیل غرض، اینها را بحث کردیم و حالا ذهنتان را خالی کنید؛ اگر کسی به شما بگوید مگر شارع نفرموده «اقیموا الصلاة»، مگر مطلوب شارع صلاة نیست؟ چرا، حالا اگر صلاة را بدون سوره آوردیم ما نمی‌دانیم مأمور به، یعنی عنوان صلاتی بر این فعل ما صدق می‌کند یا نه؟ علم اجمالی را کنار می‌گذاریم مسئله‌ی لزوم تحصیل غرض هم کنار، در صدق عنوان مأمور به بر این فعل خارجی ما تردید داریم، وقتی در صدقش تردید داریم می‌گوئیم باید يك کاری کنیم که احراز کنیم که این عمل ما صلاة است، برایش عنوان صدق کند، نائینی اینجا يك خط بطلانی روی این عقیده می‌کشد و می‌فرماید نه! با اینکه این مطلب شاید در ذهن خیلی‌ها باشد که شارع گفته برای من نماز بیاور، من نمی‌دانم این فعلی که بدون سوره می‌آورم نماز گفته می‌شود یا نه؟ مأمور به برایش صدق می‌کند یا خیر؟ نائینی می‌فرماید این مطلب در فرضی است که ما بگوئیم احکام به عناوین و مفاهیم تعلق پیدا می‌کند، در حالی که احکام متعلق به معنونات و مسمیات است، آنچه که واقعاً طلب به آن تعلق پیدا کرده مفهوم صلاة نیست، صلاة خارجی است، آنچه که واقعاً طلب به او تعلق پیدا کرده عنوان صلاة نیست بلکه مسمای صلاة است، آن وقت می‌آئیم در این مسمای صلاة می‌گوئیم این نه جزءش یقین داریم که مطلوب برای مولا است، این جزء دهم را شك می‌کنیم که آیا مطلوب برای مولا هست یا نیست؟ اصالة البرائة عن الزائد عن الأكثر را می‌آئیم در اینجا جاری می‌کنیم.

و در ما نحن فيه هم همینطور، در اکرم العلماء ما نیاز نداریم صدق عنوان اکرام اینجا محقق باشد و برای ما محرز شود، می‌گوئیم در اکرام يك مصداقش که ضیافت است یقینی است، اهداء هدیه شك در اکثر و اصالة البرائة را در آن جاری می‌کنیم.

نکته بسیار مهمی که به آن رسیدیم این بود که اصلاً چه کسی گفته ما در شریعت مأمور به اغراضیم، کی گفته ما فعل‌مان را باید طوری بیاوریم که غرض مولا محقق شود، به هیچ وجه اینطور نیست، آن بحثش گذشت ولی اینجا دیگر بحث غرض نیست، این

هم تتمه‌اي است که مرحوم نائيني آوردند. فقط کنارش يادداشت بفرماييد مراجعه شود به بحث اينکه آيا احکام به عناوين تعلق پيدا مي‌کند يا به وجودات خارجيه، اين فرمايش نائيني مبتني بر اين است که احکام به وجودات خارجيه تعلق پيدا کند و ما در آنجا در ذهنم مي‌آيد به تبع امام رضوان الله تعالي عليه اين فرمايش مرحوم نائيني را مورد خدشه قرار داديم و گفتيم احکام نمي‌تواند به وجودات خارجي تعلق پيدا کند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين